

تاریخ وصول: ۸۶/۱۱/۸

تاریخ تأیید: ۸۷/۲/۲۹

پیر در حدیقه الحقیقه، منطق الطیر و مثنوی

طاهر لاوژہ*

مقدمه

اشتراک و تشابه نیازهای معنوی در میان افراد نوع بشر سبب شده است که از قدیم‌ترین زمان‌ها تاکنون آدمیان راه‌های مختلفی را برای درک و دریافت حقیقت و تعالی بعد روحی خود تجربه کنند. وجود ادیان آسمانی و غیر آسمانی و، همگام با آن، تجربیات شهودی و اشراقی منبعث از ادیان و اساطیر، همه گویای این واقعیت‌اند که آدمی از دیرباز تا امروز به دنبال گم شده‌ای ناشناخته بوده، و در راه فهم و شناخت آن به هر شیوه‌ای که در محدوده توان او بوده، متوسل شده است. تشابه فعالیت‌های معنوی انسان-ها، نه از باب توارد و نقل و تقلید؛ بلکه از روان و فطرت مشترک معنوی سرچشمه می‌گیرد. راست است که مشرق

چکیده: عرفان و تصوف بخش عمده‌ای از ساختار، محتوا و مضمون ادبیات فارسی را به خود اختصاص داده است. در این میان، آنچه بیش از همه در این حوزه، مستقیم و غیرمستقیم، آن مضمون واقع شده، پیر (مرشد و راهنما) است که در عرفان مهم‌ترین ملاک سلوک سالک است و مدار بحث‌های عرفانی در وادی طریقت و حقیقت بر آن استوار است. بحث درباب پیر بیشتر در آرای سنایی، عطار و مولانا، سه عارفی که «قله عرفان ایرانی را تشکیل می‌دهند»، مطرح می‌شود. هر کدام از این عارفان تشابهات، تفاوت‌ها و نظریاتی مختص به خود در رابطه با پیر دارند که این مقاله، بر همین مبنا، آن آراء را در حدیقه الحقیقه، منطق الطیر و مثنوی مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است.

* دستیار علمی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور مرکز بوکان.

پست الکترونیک: Tlawjeh54@yahoo.com

کلیدواژه: پیر، عرفان، سنایی، عطار، مولانا.

تصوّف و عرفان اسلامی - ایرانی

شاید فلسفه صوفیانه برخی ملت‌ها و مذاهب دیگر در ذهن مؤمنان راستین مخالف با هرگونه خشونت و تعدی، مؤثر افتاده باشد؛ ولی به طور حتم آنچه بیش از هر نیروی دیگری سبب گردید که رهبانیت و گوشه‌نشینی و عبادت دور از روی و ریا در گوشه‌ای دور افتاده از جامعه به شکل صوفی‌گری رواج یابد، مبتنی بر تعلیمات اسلامی و طرز تلقی مؤمنان از معارف قرآن مجید و سنت بود به گونه‌ای که رد پای این تفکرات و اندیشه‌های موجود در ذهن صوفیان را می‌توان در قرآن و حدیث و روایات جستجو کرد و یافت. محققان زمینه‌های شکوفایی عرفان اسلامی-ایرانی در عناوین ذیل دسته‌بندی کرده‌اند:

قرآن مجید، حدیث، نیایش‌های معصومان، شیوه زیست پیامبر و معصومان (راستگو، ۱۳۸۳: ۲۸-۳۲). در اسلام و عرفان اسلامی، هسته مرکزی عالم، خداست و انسان، به نام پرتوی از نور و فیض الهی و، در واقع، مهم‌ترین آفریده خداوند در رابطه‌ای طولی، مقام جانشینی او را در زمین داراست (قرآن، بقره ۳۰).

رواج تفکر صوفیانه و انتخاب اصلح به پیروی از الگوی شخصیت پیامبر(ص)

یکی از مؤلفه‌هایی که عرفا در طریقت خود جستجو می‌کردند، نیاز به الگوی کامل بود که همواره، در تاریخ اسلام، به عنوان رهبر جامعه، مورد نظر مسلمانان بوده است. بعد از وفات حضرت رسول(ص)، نیاز به وجود فردی که از هر نظر شبیه او باشد، احساس می‌شد. کُلّ زندگی پیامبر(ص) از دیدگاه مسلمانان صدر اسلام بر مبنای تعالیم قرآنی، الگویی کامل بود (قرآن، احزاب/۲۱). بسیاری افزون بر صفات انسان دوستی و خلوص حضرت رسول(ص)، سعی می‌کردند از اعمال زاهدانه وی تقلید نمایند تا

زمین، مهد تمدن و ظهور ادیان الهی بوده؛ اما باید توجه داشت که در همه جای این کره خاکی، هر جا که آدمی حضور داشته، خواسته‌های فطری او نیز سر برآورده و کنش‌های دینی و شهودی شکل گرفته است.

ادیان، هر یک به نوبه خود، جوابگوی بخش عمده‌ای از نیازهای باطنی بوده‌اند؛ اما بسیار پیش آمده که خشکی احکام و سنگینی فرایض دینی سبب شده است آدمیان برای ایجاد تلائم و سازگاری میان آن احکام و فرایض و دیگر خواسته‌های فطری و ناخودآگاه خود، به راهی میانه بروند. این راه میانه و، به تعبیری، میانبر اشراقی و شهودی، هم آدمی را به ساحت متعالی ادیان آشناتر ساخته، و هم به او کمک کرده است تا با استعدادهای فطریش آگاه‌تر از پیش گردد و برای حرکت و دستیابی به آرامش درونی، بیشتر تلاش کند.

در میان همه ملل و ادیان الهی و غیرالهی می‌توان نوعی از اشراق و عرفان را سراغ گرفت که در یک نقطه با هم تلاقی دارند. آنجا که بشر تلاش می‌کند با تهذیب نفس و ریاضت و توجه به درون و جنبه روحانی خود از بعد جسمانی فراتر رفته، و حقیقت متعالی را دریابد. «عرفان» در اصطلاح راه و روشی است که طالبان آن وجود و حقیقت برتر برمی‌گزینند و در بطن یا همگام با ادیان به انسان یاری داده است تا با تعدیل سنگینی و نظام‌مندی قوانین آن ادیان و تقویت و پرورش بُعد زیبایی‌شناسی دینی به مسیری تازه پی ببرد. در عرفان و تصوّف، بینش از دانش مهم‌تر است و شهود بر عقل و خرد جزئی آدمی رجحان دارد. عارفان برای علوم ظاهری و رسمی، چندان اعتباری قائل نیستند؛ زیرا عقیده دارند که اگر آدمی کتاب روح خود را بخواند، به وجه اعلی به علم رسیده است.

انسان کامل

اینکه انسان و، به ویژه، انسان کامل بر همه موجودات و پدیده‌های جهان هستی برتری دارد، امری است که در قرآن کریم بدان تصریح شده و همه صوفیان بر آن اتفاق نظر داشته‌اند. این مفهوم یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم عرفان اسلامی است. در *الانسان الکامل* نسفی آمده است که «انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند... و امام و قطب و صاحب زمان گویند و جام جهان نما و آیینه گیتی نمای و تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند... و این انسان کامل، همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد، از جهت آنکه تمامت موجودات همچون یک شخص است و انسان کامل، دل آن شخص است» (نسفی، ۱۳۶۲: ۴-۵). در امر ارشاد و دستگیری خلاق «کامل بودن کافی نیست؛ بل شخص باید مکمل نیز باشد. ممکن است بسیاری از عرفا کامل باشند اما در عین کمال، مکمل نباشند؛ یعنی از حیث باطنی به مدارج عالیه عرفان رسیده باشند؛ اما وجهه دستگیری نداشته باشند و یا اصولاً خود به دلایلی به دستگیری و ارشاد تمایلی نشان ندهند» (زمانی، ۱۳۸۵: ۱۱۶۸). البته شکی نیست که این امر مستلزم آن است که مرشد به عنوان انسان کامل دردی داشته باشد که بر مبنای آن خود را در قبال جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، مسئول بداند و لذا لحظه‌ای از هدایت خلق غافل نشود.

از مجموع آنچه در *حدیقه الحقیقه*، *منطق الطیر* و *مثنوی* در باب انسان کامل (پیر) یافت می‌شود می‌توان ویژگی‌ها، خصوصیات و توانایی‌های او را به اختصار و فهرست‌وار چنین برشمرد:

۱. وجود انسان کامل از نفخه الهی پر است و از آنجا که درونش از تعلقات دنیوی و هواهای نفسانی تهی است پس مانند نی، دم الهی را منعکس می‌کند؛
۲. از چهار جهت قول، فعل، اخلاق و دانش، کامل است؛

آن سنت‌ها همچنان محفوظ بماند.

عرفا نیز به همین ترتیب معتقد بودند که مشکلات راه سلوک، همه در وادی طریقت جمع شده است و از همین روست که در آن، سالک، نیازمند پیشوایی راه‌دان، آگاه و کامل است. صوفیه در باب لزوم طی طریق با پیر و وجوب انتساب به وی مبالغه کرده، و او را بر پایه حدیث نبوی «الشیخ فی قومه کالتبی فی ائمه»، مدار طریقت می‌دانسته‌اند. (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۲۸۴) عارف پس از رسیدن به مراتب قرب و عبور از عقبات سلوک، باید در امر دستگیری سالکان اهتمام کند و هشدار می‌دادند که بدون وجود افرادی آزموده و خبره که با دشواری‌های این راه آشناست، نمی‌شود و نباید که سالک به تنهایی راه را آغاز کند. سالکان نیز برای در امان ماندن از گرفتاری در بند وساوس شیطانی دستور پیران آگاه را باور داشتند و لذا می‌کوشیدند که هر کدام خود را به بهترین‌ها منسوب بدانند.

عرفا در ضرورت وجود شیخ در عرفان دلایلی چند ذکر نموده‌اند؛ مثلاً، سالک در بند هواجس نفسانی و وساوس شیطانی قرار دارد و گریز وی از این امور امکان‌پذیر نیست و بسیار کم اتفاق می‌افتد که وی در طرد این خواسته‌ها و تمایلات نفسانی موفق باشد. دوم اینکه، در سلوک عقبات بی‌شمار بر سر راه سالک قرار دارد که گذشتن از آن به تنهایی مشکل است. همچنین در زمان سلوک وقفه‌هایی در سلوک عرفانی مرید ایجاد می‌شود که پیر با همت و دم گرم خود دوباره سالک را تشویق به ادامه مسیر می‌کند و او را از ماندن در مقام پست پیشین بر حذر می‌دارد (حائری، ۱۳۷۹: ۸۵-۸۶). تمام فرقه‌های عرفانی، به استثنای اویسیه، وجود پیر و مرشد را به عنوان راهنمای طریقت خود باور کردند و حضور وی را به رسمیت شناختند.

- است و چشم فرو بسته (از عالم و مافیها و متعلقات آن صرف نظر کرده است)؛
۳. آئینه و مظهر جمیع اسماء و صفات الهی است؛
۴. صفت قهر و لطف را توأمان دارد؛ پس با همگان اعم از صالح و طالح معاشرت می‌کند؛
۵. به اسرار درون او نمی‌توان از طریق معمول پی برد؛
۶. یکی از راه‌های شناختن انسان کامل قول و کلام اوست که هم‌چون آئینه‌ای درونش را باز می‌تاباند و هر کسی نیز شایستگی دیدن آن نور انعکاس یافته را ندارد و تنها با حواس باطنی یا درونی شناخته می‌شود؛
۷. از آنجا که روح عالم هستی است از دید عام مستور می‌ماند؛
۸. شادی‌آفرین است نه شادی‌پذیر، چنانکه خداوند نیز مؤثر است و تأثیرپذیر نیست؛
۹. از مرحله تکوین گذشته است؛
۱۰. هرگاه عنایت خود را از مرید بردارد، باطن مرید از صفا تهی می‌شود؛
۱۱. رئیس و پیشوای صاحب‌دلان است و فرمانروای دل‌های اهل معرفت؛
۱۲. همه مرواریدهای معانی و اسرار بر اثر دم گرم و قدسی او به بار آمده‌اند؛
۱۳. او پیر تقویمی نیست؛ بلکه پیر عقلی و روحی است؛
۱۴. جراح و طبیب زخم‌های باطنی و نفسانی دیگران است؛
۱۵. معیار ترازوی هر چیزی است؛
۱۶. مرتکب معاصی نمی‌شود؛
۱۷. از لحاظ جسمی و ظاهری بسی ضعیف است؛ اما از لحاظ روحی بسیار نیرومند و والا مقام و دارای همت بلند؛
۱۸. نسبت به احوال دنیا، شب و روز خفته
- است و چشم فرو بسته (از عالم و مافیها و متعلقات آن صرف نظر کرده است)؛
۱۹. همواره مغلوب و مقهور تصرفات الهی است؛
۲۰. حقیقت با اقسام و انواع تجلیاتش در دل او مقام می‌گیرد؛
۲۱. دعایش قاطع و مؤثر است؛ زیرا به قضای الهی رضا داده است؛
۲۲. محرک او در دعا نه جلب منفعت است و نه دفع ضرر؛ زیرا او عاشق منعم است نه نعمت؛
۲۳. نه از بلا گله‌مند است و نه چون سوداگران تنها به گاه خوشی و نعمت سپاس می‌گوید؛
۲۴. از امراض روحانی و اخلاقی رهیده، به کمال سلامت روح دست یافته؛ پس نیازی به پرهیز چون دیگران، ندارد؛
۲۵. صیاد گوهرهای معرفت و کمال است؛
۲۶. برخلاف دیگران هر چیزی را به جای خود و بنا به مصلحت به کار می‌برد؛
۲۷. نفس خود را از غبار خودبینی و خودپسندی مهذب و پاک کرده است؛
۲۸. دارای مجهولات بسیار است و طالب درک بیشتر نه چون عوام که مجهولات اندک دارند؛
۲۹. خوردن و گفتن برای او حلال و مجاز است؛ زیرا لقمه‌هایش به نور بدل می‌شوند؛
۳۰. هر مقدار که لازم بداند نکته‌های حقانی و اسرار معرفت را فاش می‌سازد؛
۳۱. از نظر ظاهر همانند دیگران است مقتضیات غریزی و نیازهای طبیعی دارد؛ اما در باطن با دیگران تفاوت دارد؛
۳۲. از بی‌کاری و طفیلی بودن رمیده است و پیشه یا صنعتی برای امرار معاش اختیار کرده، هر چند که در واقع نیازی هم بدان ندارد؛

۵۰. او مؤثر حقیقی در عالم را فقط و فقط ذات احدیت می‌داند و بس و این اعتقاد را قلبی و قلبی دارد نه فقط زبانی؛

۵۱. اهل مکاشفه است؛

۵۲. از کرامت بهره‌مند است؛

۵۳. دانای اسرار نهران است؛

۵۴. مشرف بر ظواهر سالک و دستگیر او و ترجمان اسرار و ضمائر سالک نیز هست؛

۵۵. مرید را به مقام کشف می‌رساند و در اشراق را به رویش می‌گشاید؛

۵۶. ایمنی بخشیدن به سالک و بیمار روحی کار اوست؛

۵۷. اهل وعده صادقانه است نه وعده‌های مجازی؛

۵۸. نیازی به بحث و مناظره ندارد و مشکلات را بی‌قیل و قال از پیش پای سالک برمی‌دارد؛

۵۹. خیالات او حقیقت دارد؛ زیرا پرتوی از معلومات ذات حق است. آنچه در خیال او نمودار می‌شود در عالم محسوسات نیز عین آن تحقق می‌یابد؛

۶۰. بخشنده گرمای معنوی به مردم است و آنها را از افسردگی و دل‌مردگی روحی می‌رهاند؛

۶۱. حتی در بهره بردن از امور حلال نیز، محتاط عمل می‌کند چه رسد به مکروه و حرام؛

۶۲. نور جهان است و هم او نور حق را دیده است و وقتی به سوی حق بازگردد و دنیا را ظلمانی و خاموش سازد، این دنیا و اهل آن در حسرت فراقش می‌مانند. (برای شواهد شعری رک. لاوژه/ ۵۵ به بعد).

بیر

بیر یا ولی، مرشد، راهنما، مراد، شیخ، دلیل و ... و در تصوف به معنی راهنمون و پیشوای درویشان است.

۳۳. ظلُّ الله یا سایه خداوند است؛ زیرا از خود وجودی ندارد و هرچه دارد از شمس حقیقت است؛

۳۴. سایه خداست؛ پس خود دلیلی بر وجود آفتاب (خداوند)؛

۳۵. سایه از ذات خود (خورشید) منفک نیست؛ پس وجود او قائم به وجود خداست؛

۳۶. مانند دایه مرید را با شیر ایقان و عرفان می‌پرورد؛

۳۷. مظهر کامل خداوند در میان آدمیان است؛

۳۸. غایت و غرض خلقت و آفرینش است؛

۳۹. از دیگران دردمندتر است به مصداق هر که آگاه‌تر درد او بیشتر؛

۴۰. به مقام فنا رسیده است؛

۴۱. یار و مصاحب کسانی است که از تعلقات دنیوی بریده‌اند؛

۴۲. مریدان و سالکان فرزندان معنوی اویند و جزئی از اجزای او به شمار می‌روند؛

۴۳. انفاس شریفه او تریاق مریدان و زهری برای منکران است؛

۴۴. حجاب‌های ظلمانی و نورانی سالکان را برمی‌درد؛

۴۵. از راه خطرناک عشق الهی دم می‌زند؛

۴۶. مرگ اختیاری را برگزیده است؛

۴۷. اشخاص خام طبع، نمی‌توانند حال او را دریابند؛ پس او به ناچار به طریق اشارت و کنایت سخن می‌گوید؛

۴۸. صفت صمت (خاموشی) دارد و این صمت/مت خاص است؛ یعنی او مجاز نیست اسرار طریقت و حقیقت را به هر گوش‌ی القا کند مگر به قدر اهلیت اشخاص؛

۴۹. خاموشی او ظاهری است و گرنه در باطن مدام ذکر خدا می‌گوید؛

در نظر اهل تصوف، تمامی آنچه درباب انسان کامل برشمردیم در وجود پیر نیز هست؛ به دیگر سخن، تجلی صفات، ویژگی‌ها و توانایی‌های انسان کامل در وجود پیر و شیخ راهبر یکی از معتقدات اصلی و بنیادی عرفاست. صوفیه پیر را از طرف قطب، مأمور هدایت سالکان می‌دانند. «عرفا پیری و هدایت عرفانی را نیابت نبوت دانسته و آن را پس از نبوت، بالاترین درجات تعالی روحی می‌دانند» (مدرسی، ۱۳۸۲: ۲۰۳). در باب اهمیت پیر از نظر عرفان و تصوف همین بس که بگوییم صوفی‌ای که از پیر هدایت نبیند، جاهل است. هجویری (۱۳۸۰: ۲۰) بعد از اینکه از زبان یحیی بن معاذ از همنشینی با سه گروه برحذر می‌دارد — علمای غافل، فقرای چرب زبان و متصوفان جاهل — در همین معنی گوید: «اما متصوف جاهل آن بود که صحبت پیری نکرده باشد و از بزرگی ادب نیافته ... و بنابینایی کیودی اندر پوشیده باشد ... و حمق وی ویرا برآن داشته ...».

احراز مقام پیر

رسیدن به این مرتبه بلند مستلزم شرایطی دشوار است که بعد از سال‌ها رنج و مجاهدت حاصل می‌شود. شیخ کسی است که از یکی از مشایخ طریقت اجازه ارشاد داشته و لیاقت وی برای احراز این مقام ثابت شده باشد. او باید از پیری خرقه گرفته و صحّت انتساب خرقه‌اش را محقق کرده باشد؛ از علم شریعت و طریقت و حقیقت آگاه بوده و عمل این هر سه علم به تمام و کمال به جای آورده؛ تمام مراحل و مقامات سلوک و کیفیت مقامات و چگونگی منازل و مراحل این راه‌ها را دیده و آزموده باشد تا بتواند مشکلات کار سالکان را در هر قدم حل کند و آنان را به منزل مقصد رساند؛ از صفات بشری یک‌باره پاک شده و در او از هواجس نفسانی هیچ نمانده، و به همان گونه

که ابوالحسن خرقانی در باب ابوسعید ابوالخیر می‌گفت همه حق شده باشد؛ هیچ‌گاه قدمی خلاف شریعت و طریقت و حقیقت بر ندارد؛ در عالم صحو باشد نه در عالم سکر؛ چه اهل سکر مسلوب الاختیار باشند و از ایشان تربیت و ارشاد نیاید. تا رونده در راه است و به مقصد نرسیده پیری را نشاید؛ زیرا که او هنوز محتاج پیر است تا او را دلالت کند و به مقصد رساند. اوحدی در جام جم (ص ۱۵۵) لوازم شیخی را چنین بیان می‌کند:

شیخ را علم شرع باید و دین حکمتی کان بود درست و متین
نفسی طیب و دمی مشکى سر و مغزی منزّه از خشکی
خاطری مطمئن و چشمی سیر در مضای سخن جسور و دلیر
کارها کرده در خلا و ملا رخ نیچیده از عذاب و بلا
خداوند انوار معنویت را، یکسان، بر همه جان‌ها
تابانده و در افاضه انوار هیچ فرقی قائل نشده است؛
منتها نیکان و شایستگان دامن قابلیت و استعداد خود
را گشوده‌اند و آن انوار را به جان خریده‌اند. این
مطلب اشارت است به حدیث: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ خَلْقَهُ
فِي ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نورهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ
إِهْتَدَى وَ مَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ. همانا خداوند آفریدگان را در
تاریکی بیافرید، سپس بر آنان نوری ساطع کرد. هر که را
این نور رسید به راه هدایت رفت و هر که را این نور
نرسید به راه ضلالت رفت.» (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۳۳)
آنچه می‌تواند سبب تکامل انسان گردد و او را
به مقام خلیفة اللهی برساند و، در اصطلاح
عرفا، به پیر متصل سازد تا شایسته هدایت دیگران
باشد، بیشتر موقوف کشش است تا کوشش؛ وابسته
به هدایت و عنایت الهی است تا سعی و اهتمام بنده.
به قول حافظ:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

من غلام آن که اندر هر ریاط

خویش را واصل نداند بر سیماط

اهل تصوف، اولیاء الله را از حیث مقامات معنوی به مراتبی تقسیم کرده‌اند که به ذکر چند مورد اکتفا می‌شود.

قطب یا غوث

در اصطلاح صوفیه، قطب یک تن بیش نیست و هم او مدار ارشاد و دستگیری است و در هر زمانی مورد نظر حق تعالی است از این رو او را غوث (فریادرس) نیز می‌نامند. رهبر بزرگ اهل طریقت و مشکل‌گشای سالکان است. عارفان قطب را در عالم وجود به منزله روح در بدن گفته‌اند و هدایت خلق را به وی وابسته‌اند. قطب را به این دلیل قطب گویند که وجود او را مدار جهان، تصرف کرده و حد تصرف او را از عرش تا فرش دانسته‌اند. اگر به قطب پناه ببرند، او را غوث می‌خوانند (حایری، ۱۳۷۹: ۲۰۹-۲۱۲).

قطب همچون قلب است در بدن و هم اوست امام زمان و غوث اعظم و اسرافیل زمان. با همه این اوصاف، بسیاری از مردم، حقیقت او را نمی‌شناسند؛ چه او به اعتبار مقام لاهوتی نهان است و به اعتبار مقام ناسوتی، عیان. به عبارت دیگر، جسم او را مشاهده می‌کنند ولی حقیقت باطنی او را نمی‌بینند. قطب همانند درخت بس عظیمی است که ابدال و نقبا به منزله سایه آن به شمار می‌روند. صوفیه «قطب» را مدار متصرف عالم می‌دانند و سایرین را متحقق در عالم و می‌گویند میان تصرف و تحقق، فرق بسیار است. جامی در شرح بیانات ابن عربی می‌گوید که «سلیمان، قطب وقت بود و متصرف و خلیفه در عالم بود و خوارق عادات از اقطاب، کم صادر می‌شود؛ بلکه از نایبان ایشان واقع می‌شود» (زمانی، ۱۳۸۵: ۲۸۵/۴).

اوتاد

آنها چهار تن‌اند و چهار رکن عالم؛ یعنی شمال و جنوب

«عنایت چیزی دیگر و اجتهاد چیزی دیگر. انبیا به مقام نبوت به واسطه اجتهاد نرسیدند و آن دولت به عنایت یافتند» (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۵۸). با این حال، عارفان معتقد به طیّ چهار سفر، که موسوم به «اسفار اربعه»، برای شخص پیر هستند به قرار ذیل:

۱. سفر از خلق به حق، که با طی کردن مقامات محقق می‌شود؛
۲. سفر از حق به حق، که سیر در اسماء و صفات الهی است؛
۳. سفر از حق به خلق که فنای در حق است؛
۴. سفر به حق در خلق که پیران و مرشدان راست.

انواع و مراتب اولیاء الله

همان‌طور که کفر دارای مراتب است، ایمان نیز مراتبی دارد که مرتبه مادون آن نسبت به مرتبه مافوق آن، حجاب محسوب می‌شود. این مسئله با قاعده معروف حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُتَّقِينَ نیز تطابق دارد. در تعبیرات صوفیه، آن ایمانی که با واسطه ممکنات و تمهید مقدمات حاصل می‌شود، وافی به مقصود نیست، هرچند که برای مرحله‌ای از سلوک واقعاً مفید و لازم است. سالک نباید به صرف وصول به چند مقام معنوی، گمان کند که واصل حقیقی شده است؛ یعنی نباید هر منزل یا مقامی را که بدان می‌رسد، مرتبه کمال پندارد. به محض خطور این خیال یاوه، خودبینی غالب می‌شود و حجاب نورانی، او را به گمراهی می‌کشد. بلکه باید همواره هر راهبر، رهرو نیز باشد. لاهیجی (۱۳۷۱: ۳۴۱) می‌گوید «هر مرتبه یک موقفی است که هر که در آن موقف، واقف شد یعنی بازایستاد و ترک سیر کرد، از مطلوب حقیقی مانده است.» و به قول شبستری (۳۲۵۹/۱):

کسی بر سر وحدت گشت واقف

که او واقف نشد اندر مواقف

(صفا، ۱۳۷۱: ۱۹۱/۳).

نتیجه‌گیری

برترین رسالت ادیان الهی و رسولان ربانی و اولیای عظام، تربیت نفوس و ارشاد خلاق بوده و عالی‌ترین معجزات و کرامات و خوارق عادات نیز در نظر آنان، تبدیل صفات پست آدمیان به خوی و خصلت متعالی بوده است. در تحت تصرف ولی و مرشد کامل قرار گرفتن از هر طاعتی که بدون تابعیت از امام و راهبر انجام شود، فاضل‌تر است؛ چنانکه در روایاتی آمده است که شرط قبولی هر طاعت و عملی، قبول ولایت است (زمانی، ۱۳۸۵: ۸۶۶/۱). و ولایت قبل از هر چیز، خدا را دوست خود دانستن است: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا** (بقره/ ۲۵۷). و در مرتبه بعد، درآمدن به بیعت ولوی اولیاست.

یا علی از جمله طاعات راه برگزین توسایه بنده اله (مثنوی، به نقل از زمانی، ۱۳۸۵: ۲۹۶۵/۱) از همه طاعات اینت بهتر است سبق یابی بر هر آن سابق که هست (همان: ۲۹۶۸/۱)

در آموزه‌های اسلامی، طبق نص صریح قرآن مجید (کهف/ ۶۰-۸۲) موسی در مقام یک شخص طالب راه راست، به دنبال فردی به نام خضر است تا از وی کسب علم و حکمت کند. از این روی، به پیروی از قرآن کریم که معمولاً خضر نماد پیر و مرشد و موسی نماد سالک است، لزوم اطاعت از پیر، امری قطعی به نظر می‌آید. مهم‌ترین مشخصه پیر، راهنمایی سالک است به سر منزل مقصود و عبور از عقبات با بینش عرفانی خاص اوست.

سنایی، عطار و مولانا در باب «پیر» به نکاتی مهم توجه داشته‌اند. در دیدگاه سنایی پیامبر (ص) انسان کامل و مرشد اعظم است؛ «کلیم و خلیل» نیز مقام پیری دارند و، لذا، نحوه سلوک را باید از گفته‌ها و کردارهای آنان جویا شد؛ رازدانی و رازپوشی؛

و شرق و غرب بر ایشان قائم است. مولانا در دفتر اول (ص ۱۶۸۰) از ایشان با عنوان «صاحب مرکزان» یاد می‌کند که بقای هستی بسته به وجود آنان است. صوفیه ایشان را به مرکز دایره الکوون، تعبیر کرده‌اند:

من تمام این نیارم گفت از آن منع می‌آید ز صاحب مرکزان
«آبادانی دنیا از وجود ایشان است. مقام اوتاد بالاتر از ابرار است.» (حایری، ۱۳۷۹: ۲۰۱)

ابدال

در اصطلاح صوفیه و عرفا به گروهی از اولیا گفته می‌شود که صفات زشت بشری خود را به اوصاف نیک الهی مبدل کرده‌اند. ابن عربی می‌گوید: **الْبُدْلَاءُ هُمُ سَبْعُهُ وَ مَنْ سَافَرَ مِنْ الْقَوْمِ عَنْ مَوْضِعِهِ وَ تَرَكَ جَسَدًا عَلَي صُورَتِهِ حَتَّى لَا يَعْرِفَ أَحَدٌ أَنَّهُ فَقِدٌ** «ابدال عبارت از هفت مرداند که یکی از آنان از محلی می‌کوچد و در آنجا شخصی را بر صورت خود می‌نهد به طوری که کسی نمی‌داند که او مفقود شده است.» گروهی نیز معتقدند که آنان چهل تن از مردان خدا هستند که به دلیل فارغ شدن از حجاب‌های مادی می‌توانند به اشکال گوناگون خود را بنمایانند و بروز دهند. همچنین برخی گویند از آن رو بدان اولیاء ابدال می‌گویند که اگر یکی از آنان از جایی برود، بدل خود را در آنجا می‌گذارد و حتی اگر یکی از آنان به دیار باقی شتابد، دیگری جای او را می‌گیرد.

کیست ابدال آنکه او مُبدل شود خمرش از تبدیل یزدان خل شود (مثنوی، به نقل از زمانی، ۱۳۸۵: ۴۰۰۰/۱)

از طرفی نیز پیران بر چهار طبقه‌اند: الف) پیر ارشاد یعنی شیخ، و او بزرگ دسته‌ای از صوفیان است و پیر حقیقی در اصل اوست و دیگران فرزند؛ ب) پیر صحبت، که خرقه صحبت می‌دهد؛ ج) پیر تربیت، که او را پدر طریقت نیز گویند؛ د) پیر تکبیر

عذری که مرغان می‌آورند مانند عشق به ظاهر، ترس از مرگ، دلبستگی به دنیا، زر دوستی، و ... سالک مشکل خود را صادقانه بازگو می‌کند و پیر (هدهد) با ادله محکم او را متقاعد می‌سازد که هیچ یک از اینها نمی‌تواند مانع سلوک گردد. از تعلیمات معنوی در پیش بردن سالکان استفاده می‌نماید؛ تعلیماتی چون عشق از کفر و ایمان برتر است و لازمه عشق درد است و این درد فقط درخور آدم است. پیر (هدهد) دولت رهبری دیگران را از نظر و عنایت یافته است نه به سیم و زر و یا حتی عبادت؛ نخستین شرط «پیر» کمال است و باید علم و عملش توأمان باشد. در ادای تکالیف دینی و عمل به واجبات و مستحبات نیز از مریدان سر باشد. لازمه رسیدن به کمال، ریاضت است؛ رسیدن به درجه پیری و ارشاد و کمال بی مدد حق و مشیت او ممکن نخواهد بود؛ پیر همواره برای امتحان و ابتلا مهیا است؛ «پیر» با وجود اوستادی و کمال، مشکل خویش را با مریدان در میان می‌گذارد؛ زیرا ممکن است در این ابتلا و امتحان با مرشد خود شریک باشند؛ شیخ جز «او» همه چیز را از خاطر زوده است و عقل را از خود دور ساخته و «عشق» را بر جای آن نشانده است. او هر چیز جز عشق را انکار می‌کند؛ در این مرتبه مجالی برای تعقل و تفکر در معقولات نیست؛ از عبودیت و حالت‌های ظاهری عبادت فراتر رفته، و جز سخن عشق چیزی بر زبان جاری نخواهد شد؛ ذره‌ای عشق، عبادت پنجاه ساله را بر باد می‌دهد؛ در کهنسالی «ملامت» را به جان می‌خرد تا در مرتبه «کبار» از تعبّد عوام در امان باشد؛ از ناموس و خودبینی توبه می‌کند و از آوازه و نام تبرّی می‌جوید؛ شیخ از دیو (شیطان) هراسی ندارد. او به درجتی رسیده که شیطان هم نمی‌تواند او را اغوا کند (حدیث نبوی إِنَّ الشَّيْطَانَ أَسْلَمَ بِيَدِي)؛ «پیر» از صحبت یاران قدیم دل‌زده می‌گردد و تنها به خوشدلی

کشش بهتر از کوشش است و خودشناسی مقدمه خداشناسی؛ مرد حقیقی آن است که خود را شناخته باشد؛ ریاضت کشیدن و آتش زدن تمام تعلقات مادی و مطیع ساختن نفس؛ داشتن بردباری و متانت به همراه علم و دانش؛ عقل «پیر» است و دیگران «طفل» اند. او همچنین عقل را پیر نفس می‌داند؛ جسم ولی با روح او تفاوت دارد؛ پیران نیز محتاج پیر دیگرانند؛ مذمت صوفیان مدعی ارشاد؛ پیر در پی مریدان حلقه به گوش و مشتاق است و حافظ و نگهبان مرید در طی طریق است و او را از صفاتی نکوهیده همچون خشم و حسد و پرخوری برحذر می‌دارد؛ او را به سعی و مجاهده وامی‌دارد و راه و رسم سلوک و حضور در بارگاه کبریا و نحوه نگرش را می‌آموزد و از حسیض خاک به اوج افلاک بالا می‌برد؛ به رعایت ادب سفارش می‌کند؛ همچنین سالک را به سفرکردن ترغیب می‌کند و مشقت سفر را بر او آسان می‌گرداند؛ پیر به گونه‌گونی استعداد سالکان توجه دارد و بر مقتضای استعداد و ظرفیت سالکان از آنان انتظار دارد؛ سبب عاشقی، درد و شرط پرورش دل، تسلیم و نوشیدن باده تسلیم است و مرید باید در برابر پیر گنگ و خاموش و بی چون و چرا و مطیع محض باشد. بهتر از خاموشی برای سالک متصور نیست.

عطار در منطق الطیر بر آن است که پرندگان نماد سالکان حق‌اند و سیمرغ نماد وجود حق. جمعیت بی‌مرشد همچون مملکت بی‌پادشاه است؛ هدهد هادی (راهنما یا مرشد) با سلیمان (شاه یا خداوند) گفتگو می‌کند و صاحب اسرار و محرم رازهای اوست. هدهد (پیر) فقط هادی نیست؛ بلکه داعی (انگیزاننده حسّ حق‌جویی) نیز به شمار می‌آید؛ بهانه‌جویی‌های مرغان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و استعداد‌های نهفته‌شان را بیدار می‌کند؛ آنان را از نسبت و پیوستگی‌شان به سیمرغ، آگاه می‌کند؛ در هر

است؛ آزار دادن پیر موجب عذاب الهی می‌شود و خشم او ویران‌گر است؛ تمام هستی خود را تسلیم مشیت الهی کرده، و جمیع حرکات و سکناش به قدرت الهی است؛ شیران خدا (تمثیلی از مردان حق در مثنوی) مردان میدان رضایند و تسلیم تیر قضا؛ برتری صاحب‌دلان و اینکه آدمی و جانوران تابع ایشانند؛ کاملان «جواسیسُ القلوب» اند و محتاج فعل و گفت‌انسان نیستند تا به رازش پی برند؛ آنها بر احوال انسان حتی قبل از زادنش اشراف دارند؛ جهل اولیاء به امور عادی آدمیان ناشی از استغراق ایشان در حقایق باطنی جهان است نه جهل معمولی؛ پیران با نور خدا می‌بینند و چشم باطن‌بین دارند؛ واسطه فعل خداوندند؛ انبیاء و اولیاء بنا به دعوت حق، مردم را راهنمایی می‌کنند و با پذیرش یا ردّ دعوت خود کاری ندارند؛ رفتن اولیاء به کوه‌ها و غارها جهت پنهان کردن خویش نیست؛ بلکه به قصد راز و نیاز با معبود است جهت تزکیه نفس.

شیوهٔ مریبان دلسوز و خاضع چنین است که خود را با پست‌ترین افراد برابر نشان می‌دهند تا تضادی میان مرشد و مرید پیش نیاید و تنافر و رمیدگی رخ ندهد. هم‌نشینی و صحبت سالک با ولی و فنای او در پیر واصل؛ رضایت و عتاب پیر و تأثیر آن بر جان مرید و اعتراض نکردن به پیر؛ زیرا لطف و قهر شیخ هر دو واجب و لازم و صبر بر آنها هم بهتر است؛ کسی را که براساس و مطابق دوستی نفس خود به عنوان پیر انتخاب کرده‌ای، ولی یا انسان کامل نیست؛ لزوم جستن مرشد کامل و دقت در انتخاب و گزینش پیر واصل؛ پیر آینه‌ای است که هر کس صفات نیک و بد خود را در او می‌بیند؛ لزوم اطاعت از پیر در همه حال؛ خدمت پیر؛ داشتن درد طلب؛ تأثیر پیر بر سالک؛ تشبیه مرید به طوطی و فهم نکردن حقیقت پیر و گفتار او؛ تأثیر جذبه پیر بر

معشوق راستین می‌اندیشد و او را در هر مکانی حتی در دیر و کلیسا حاضر می‌بیند. دیدار رویش را بر بهشت که نتیجه عبادت و تعبد است ترجیح می‌دهد؛ او حتی کفر خود را ناشی از حیرت می‌داند که در سلوک به آن رسیده است نه از انکار و نفی حق؛ در این مرتبه بی‌معشوق «هیچ» است و در واقع خود «هویت» ندارد و همه چیز «او» است؛ تا به مرحلهٔ توحید نرسد عبادت او را اعتباری نیست؛ پیر، خود به مرتبهٔ تسلیم می‌رسد و حلقه در گوش معشوق می‌گردد و چون و چرا نمی‌کند؛ مستی، در معرفت بر شیخ می‌گشاید و او را به عالمی می‌برد که در هوشیاری از آن بی‌خبر بود.

مولانا در باب پیر به این نکات توجه داشته است: اتحاد و اتصال خداوند و انسان کامل (اولیاء الله فرزندان معنوی خداوند هستند)؛ پیوند روح صالحان قبل از به وجود آمدن جسم‌ها؛ لزوم ادامه سلوک و یاری جستن از پیری جایگزین هنگام مرگ مرشد؛ زیرا اولیا اتحاد روحی دارند و در امر هدایت تفاوتی میان آنان وجود ندارد؛ همچنین همیشه و در هر دوره زمانی، ولی در جامعه و در بین مردم زندگی می‌کند. ناشناس بودن اولیاء الله؛ آنان گنج داران حقایق و معارف الهی‌اند؛ مظهر اسما و صفات الهی‌اند؛ پیران مست عشق الهی‌اند و بازیچهٔ کودکان و ابلهان؛ جسماً حادث‌اند و روحاً ازلی؛ ولی خداوند به تنهایی معادل هزار نفر است و از نظر غلّو روحی هم برابر است با مردم صد قرن؛ پیر معصوم است و به او از لوح محفوظ الهی الهام می‌شود؛ حتی مرگ جسمانی نیز مانع از افادات معنوی پیر نمی‌شود؛ موجه بودن اعمال به ظاهر نامطلوب ایشان؛ رازداری؛ عاشق ذات الهی هستند نه مشتاق بهشت یا هراسان از دوزخ؛ در هر حال از قفس جسم آزاد و رهایند چه در خواب و چه در بیداری؛ عنایت خاص خداوند شامل حال پیر

زبان ساده به مریدان می‌فهماند؛ دوستی و تقارن اشخاص بر مبنای اتحاد روحی و قلبی است و بُعد زمان و مکان مانع آن نخواهد شد؛ برای وصول به مقام ولایت و اتصال به حق، میان زن و مرد هیچ تفاوتی نیست؛ با صبر با همه مریدان مدارا کردن؛ مرشدان دروغین و مذمت پیر یا راهنمای مقلد.

تفاوت نگرش سنایی و عطار و مولوی در باب مسئله پیر بدین ترتیب است که سنایی، در بسیاری از جاها، بر عقل به مانند بهترین پیر، تأکید می‌کند؛ هرچند در بعضی موارد بی‌اهمیتی آن را در مقابل عشق یادآور می‌شود. این نکته بعدها با غنی شدن دید عرفانی، در عطار و مولانا رنگ می‌بازد و مولوی، به نام عارفی واصل، به جز عقل کل، عقل جزئی آدمی را مانع شهود می‌بیند. دیگر اینکه، بسامد تمثیل در منطق-الطیر و مثنوی، بیشتر از تمثیلات سنایی در حدیقه الحقیقه است. تمثیل به شیوه قرآن-کریم، مناسب‌ترین وسیله برای بیان و تعلیم اندیشه و عقاید عرفانی و اخلاقی در میان طبقات مختلف اجتماع است. «به احتمال زیاد، به خدمت گرفتن این گونه تمثیل‌ها، از مجالس شیوخ صوفیه و روحانیون، که مخاطبشان بیشتر مردم عادی و کم سواد بوده، شروع شده و بعد رواج یافته است» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۱۱۹).

به نظر سنایی، دلیل رفتن اولیاء از شهر به کوه همانا گریختن از خلق است؛ در حالی که به عقیده مولانا ایشان نیازی به این کار ندارند؛ زیرا مقام ایشان چنان بلند است که گام بر چرخ هفتم می‌نهند. و اما مهم‌ترین تفاوت در پرداختن به این مسئله (پیر) در سه منظومه بررسی شده، این است که مولانا بیش از استادان پیشین خود در این باب بحث کرده، و برای آن اهمیت فراوانی قائل شده است. البته ناگفته پیداست که حجم مثنوی از دو منظومه دیگر بیشتر

سالک؛ در صحبت و خاموشی پیران؛ قدرت تصرف پیر در باطن مرید؛ محو و ثبت خواطر برعهده پیر است؛ زیرا خلیفه معنوی خداوند است؛ رعایت ادب، سکوت، حُسن استماع، تواضع و صبر در حضور پیر، طلب کردن معانی و حقایق به اندازه استعداد؛ نداشتن ادعا و هوای ریاست؛ چیره شدن بر نفس به یاری شیخ؛ مذمت اعراض از پیر و توصیه به نرنجاندن پیر با سخن و نگاه ناصواب؛ شومی ادعای همسری و یکسانی با پیر و پرهیز از آن؛ نقد مریدان دون همت که در کسب معارف از پیر، کاهلی می‌ورزند؛ مرشد کامل، میزان الهی است و مریدان می‌توانند هویت و کیفیت معنوی خود را با این میزان بسنجند؛ ناقصان سرکش، توانایی لطمه زدن به عارف کامل را ندارند؛ با پیر بیعت کن تا نور نبی یابی زیرا او پیامبر زمان خویش است؛ مرید راستین، مرید حضرت حق است. مولانا در دفتر پنجم (زمانی، ۱۳۸۵: ۳۲۷۶/۵) فرموده است:

پیر، عشقِ توست نه ریشِ سفید
دستگیرِ صد هزاران ناامید

امام علی (ع) نیز در دعای مصباح می‌فرماید: یا مَنْ دَلَّ عَلَي ذَاتِهِ بِذَاتِهِ و نیز امام صادق (ع): اِعْرِضُوا لِلَّهِ بِاللَّهِ. اگرچه این گفته‌ها می‌رساند که انسان می‌تواند به یاری عقل خود به شناخت خداوند دست یابد؛ از یک سو نباید این دستورات را منافی و عطف و ارشاد پنداشت و، از سویی دیگر، نباید چنین نتیجه گرفت که چگونگی راه رفتن و طی طریقِ طریقی‌الیه از عهدۀ عقل قاصر آدمی برمی‌آید؛ پس با حضرت مولانا (نک. همان: ۲۰۵۲/۱) هم آوا می‌شویم:

مر تو را عقلی است جزوی در نهان

کاملُ العُقَلی بجاوند در جهان

برخلاف مبتدیان سلوک، پیر از برهان آوردن و استدلال جستن فارغ است؛ پیر، حقایق عرفانی را به

است؛ اما کثرت بحث‌ها و مثال‌های مذکور در فصل مولانا تنها ناشی از حجیم‌تر بودن مثنوی نیست؛ بلکه حتی تورق چند دقیقه‌ای دفتر اول مثنوی نشانگر این مطلب است که مولانا مباحث عمده‌تر و داستان‌های بیشتری در این باب دارد.

به طور کلی، در تاریخ ادبیات منظوم فارسی، مولانا موفق‌تر از سنایی و عطار یا هر شاعر دیگری توانسته است مسائل متنوع مربوط به روح و عرفان - از جمله همین مسئله پیر- را مطرح کند. در عین اینکه خود متأثر از اندیشه‌های سنایی و عطار نیز هست. باید اذعان کرد که در بیان مطالب عرفانی، کلام مولوی گرم‌تر و جوشنده‌تر از سخن سنگین سنایی است که در بسیاری از مواقع به سردی می‌گراید و مشخص است که این تفاوت به احوال و شرایط روحی آن دو بزرگ بستگی دارد؛ تفاوتی به فاصله قبض تا بسط. و روشن است که مایه و اصل سخن از آن سنایی است که در کلام پخته و شورانگیز مولوی/ورتی دلپذیر و جذاب یافته است. آنچه در باب عطار درخور ذکر است این است که او به مراتب بیشتر از مولانا و سنایی قائل به «درد عرفانی» است و لذا «صوفیه سخنان دردآلود او را بدان سبب که در سالکان طریقت و عاشقان معرفت تأثیر فراوانی داشته، «تازیانه اهل سلوک» خوانده‌اند» (مدرسی، ۱۳۸۲: ۲۶).

سرانجام می‌توان، بر مبنای حدیقه / الحقیقه، منطق‌الطیر و مثنوی، سنایی، عطار و مولانا را در هیئت پیری تمام عیار معرفی نمود؛ (با توجه به شواهد و قرائنی که در این داستان (شیخ صنعان) وجود دارد به نظر می‌آید که پیر در این داستان (و حتی در منطق‌الطیر)، تمامیت روان و هستی خود عطار باشد» (مدرسی، ۱۳۸۳: ۳۲۰).

منابع

بلخی، مولانا جلال‌الدین (۱۳۸۱)، فیه مافیه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر،

چاپ اول، تهران، نشر نگارستان کتاب؛

_____ (۱۳۷۴)، مثنوی معنوی، مصحح رینولد نیکلسن، چاپ

هفتم، تهران، انتشارات علمی و نشر علم؛

پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ

اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی؛

جلایی هجویری، ابوالحسن علی‌بن عثمان (۱۳۸۰)، کشف‌المحجوب،

تصحیح و ژوکوفسکی، چاپ هفتم، تهران، طهوری؛

حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵)، دیوان حافظ، تصحیح علامه

قزوینی و قاسم غنی، چاپ اول، تهران، نشر افکار؛

حائری، محمدحسن (۱۳۷۹)، راه گنج، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات

مدینه؛

راستگو، سیدمحمد (۱۳۸۳)، عرفان در غزل فارسی، چاپ نخست، تهران،

انتشارات علمی و فرهنگی؛

زمانی، کریم (۱۳۸۵)، شرح جامع مثنوی معنوی، چاپ هشتم، ۶ مجلد،

تهران، انتشارات اطلاعات؛

سنایی غزنوی، مجدود بن آدم (۱۳۶۸)، حدیقه الحقیقه و

شریعه الطریقه، مصحح رضوی، چاپ سوم، تهران،

دانشگاه تهران؛

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵) جلوه اجتماعی شعر فارسی، چاپ

اول، تهران، انتشارات اساطیر؛

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ دوازدهم، تهران،

انتشارات فردوس؛

فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۶)، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه حسین

داودی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر؛

عطار، شیخ فریدالدین محمد (۱۳۸۱) منطق‌الطیر (مقامات طیور)، تصحیح

سید صادق گوهرین، چاپ هجدهم، تهران، نشر علمی و فرهنگی؛

لاهیجی، شیخ محمد (۱۳۷۱)، شرح گلشن راز، تهران، انتشارات سعدی؛

مدرسی، فاطمه (۱۳۸۲)، سی مرغ در آئینه سیمرغ، چاپ اول، ارومیه،

مؤسسه انتشاراتی حسینی اصل؛

_____ (۱۳۸۳)، «تحلیلی نمادین و روانشناختی از پیر پارسا و

دختر ترسا»، نمود نظریه‌های مدرن در ادبیات کلاسیک، مجموعه

مقالات همایش ادبی فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مهاباد، چاپ

اول، ۳۳۵-۳۱۷؛

نسفی، عزیزالدین (۱۳۶۲)، الانسان الکامل، تصحیح مازیان موله، ترجمه

ضیاء‌الدین دهشیدی، تهران، کتابخانه طهوری. ■

۱. البته این مسئله کلیت ندارد. مثلاً، در رابطه با مرگ، شفیعی (۱۳۸۵):

۱۸۴ معتقد است که نظر سنایی در این باب توسع بیشتری دارد.